معرفی، بررسی و تحلیل نسخه خطی«کشف اللغات و الاصطلاحات» اثری از عبدالرحیم بن احمد سور بهاری هندی

الهام آدره[1]، دکتر میرجلال الدین کزازی[2]

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۲۲
تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۲/۲۸

چکیده

فرهنگ نویسی یکی ازشاخه‌های مهم زبان پارسی است. قرن دهم و یازدهم هجری، از درخشان‌ترین دوره‌هایی است که عالمان علم لغت، به ویژه در سرزمین هند، به تدوین و نگارش فرهنگ‌نامه‌ها پرداخته‌اند. «کشف اللغات و الاصطلاحات » یکی از این فرهنگ‌نامه‌ها است. نویسنده‌ی این اثر«عبدالرحیم بن احمد سور بهاری هندی» از مشایخ صوفیه، کتاب خود را در قرن دهم هجری نوشته است. این کتاب در ششصد وهفتاد و سه باب و به زبانی علمی و ساده نوشته شده و در بر گیرنده‌ی اطلاعات فراوان در زمینه‌های مختلف است. این جستار ضمن اشاره‌ای کوتاه به تاریخچه‌ی فرهنگ‌نویسی، با ارائه‌ی توضیحاتی چند درباره‌ی سلوک و اندیشه‌ی نویسنده به بررسی ساختار، سبک و ویژگی‌های زبانی این اثر می‌پردازد.

کلید واژه: کشف اللغات و الاصطلاحات، فرهنگ نویسی، اصطلاحات تصوف، سبک، نسخه خطی.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علوم و تحقیقات ساوه، ساوه، ایران. Adere1364@yahoo. com
۲- استاد زبان و ادبیات فارسی، عضو هیئت علمی دانشکدهٔادبیات و زبان‌های خارجه دانشگاه علامه طباطبایی تهران، تهران، ایران.

مقدمه

شـــرح و تصحیح متون پارسی به شـــیوه‌ای صحیح وعلمی، ازجمله پژوهش‌هایی اســـت که می‌تواند نقش مهّم و مؤثری درحفظ فرهنگ و انتقال آن، به نسل‌های آینده داشـــته باشد. برخی کشـــورها زبان را ابزاری در جهت افزایش تسلط و سیطره‌ی خود بر دیگر کشورها وفرهنگ‌ها، قرار می‌دهند. آشکار است که زبان پارسی نیز درمعرض چنیـــن تهاجمی قرار دارد و همین مســـئله ضـــرورت پرداختن به حفـــظ آثاری چون نسخه‌های خطی، این راویان سرگذشت زبان پارسی را مشخص می‌کند.

نســـخه مورد بحـــث، فرهنگی در لغت پارســـی اســـت که در قـــرن دهم هجری، درســـرزمین هند نوشته شده اســـت. اهمیّت فرهنگ ها چه به عنوان زیر شاخه‌ی علم زبان شناســـی و چه به عنوان کتاب‌هایی مهم در عرصه‌ی ادبیات، بر کســـی پوشـــیده نیســـت. فرهنگ‌ها یکی از ابزارهایی هستند که گوشـــه های تاریک هرزبان را روشن می‌سازند. کنار گذاشتن و بی توجهی نسبت به آنها باعث می‌شود بسیاری ازمشکلات همواره ناگشـــوده بماند و رازی که شـــاید یک واژه در پشـــت خود پنهان دارد، هرگز کشف نگردد. کتاب کشف اللغات والاصطلاحات، بدون تردید حاوی اطلاعات جدید و واژگان نادری است. معرفی این کتاب و مطالب موجود در آن، می‌تواند مقوم فرهنگ و میراث فاخر قوم ایرانی و گامی هر چند کوچک، در جهت حفظ تمدن کهن ایرانیان باشد.

فرهنگ نویسی

از آنجا که کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات یک فرهنگ لغت فارسی است لازم است ابتدا به اختصار به پیشینه‌ی فرهنگ نویسی بپردازیم.

الف) فرهنگ نویسی در ایران

در مقدمه‌ی برهان قاطع، درباره‌ی تاریخ فرهنگ نویسی، آمده است: «لغت نویسی از مفاخرایرانیان است و ایرانی نخستین قومی است که در جهان فرهنگ نوشته است». (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۶۳) همچنین درباره‌ی قدیمی‌ترین فرهنگ‌های پارسی آمده است: «درباره‌ی زبان‌های ایرانی قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که در دست است، یکی فرهنگ اوئیم و دیگر فرهنگ معروف به«مناختای»که فرهنگ پهلویک نیز نامیده‌اند و قراینی هست که هر دو کتاب را در دوره‌ی ساسانی و یا شاید در عصری نزدیک به دوره‌ی ساسانی تألیف کرده باشند». (همان: ۶۷) در کتاب قاموس نیز آمده است: «سغدی زبانان مانوی در سغد نیز برای پهلوی اشکانی و فارسی میانه ترفانی فرهنگ‌هایی نوشته‌اند که از آنها آثاری قطعه قطعه درمیان نوشته های کشف شده ازترفان به دست آمده است.»(ابوالقاسمی و... ، ۱۷: ۱۳۶۴)

مرحوم‌معین معتقد است فرهنگ نویسی برای فارسی دری ازقرن پنجم‌آغازشده است و می‌نویسد: «دو فرهنگ که در قرن مذکورتألیف شده یکی رساله‌ی ابوحفص سغدی و دیگری تفاسیر فی اللغهٔ الفرس تألیف شرف الزمان قطران بن منصور ارموی، شاعرمعروف قرن پنجم، که هیچ یک ازاین کتاب‌ها به ما نرسیده است. »(معین، ۳۹: ۱۳۵۶)

ب)فرهنگ نویسی در شبه قاره هند و پاکستان

از زمانی که زبان پارسی به سرزمین هند راه یافت تا روزگارما، شبه قاره هند و پاکستان همواره مرکز تألیف و نشر کتب نظم و نثر پارسی بوده است. در تمامی زمینه‌های زبان و ادب پارسی تألیفاتی انجام گرفته است. در این میان فرهنگ نویسی هم مورد توجه هندوان قرار گرفت. به طورکلی خدمات برجسته‌ی علما و دانشمندان آن دیار در جهت ترویج و پیشرفت زبان فارسی، قابل ملاحظه و چشمگیر است. مؤلف کتاب

فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، فرهنگ نویسی دراین سرزمین را از قرن هفتم هجری آغاز می‌کند: «از قرن هفتم هجری، فرهنگ نویسی از ایران به هندوستان منتقل شد و در قرن هشتم، نهم و دهم در این زمینه اقدامات فراوانی به عمل آمد ولی ترقی و تکامل این فن در قرن یازدهم صورت گرفت». (تقوی، ۱۴: ۱۳۴۱) وی همچنین می‌نویسد: «مردم هند و پاکستان برای آشنایی بیشتر با زبان فارسی به تألیف کتب لغت پرداختند و حتی بیش از ایرانیان این نیاز را احساس کردند و بر اثر تشویق پادشاهان اسلامی هندوستان در این زمینه خدمات شایانی انجام دادند. علاوه بر مسلمانان بومی‌های آن سرزمین خصوصاً فرقه کاسینه که از هندی‌های روشنفکر بودند در این قسمت بیش از همه‌ی هندوهای دیگر فعالیت به خرج داده و مورد اعتماد دولت قرار گرفته، خدمات بزرگی انجام دادند». (همان: ۴)

محمد معین شروع فرهنگ نویسی در سرزمین هند را از قرن هشتم هجری می‌داند و در مقدمه فرهنگ لغت خود تمام فرهنگ‌های نوشته شده در هند را نام می‌برد. در اینجا به خلاصه‌ای ازاین مطالب اشاره می‌شود. «از قرن هشتم هجری هندوان شروع به تألیف فرهنگ فارسی کردند، نخستین فرهنگی که در هند نوشته شده تألیف فخرقواس(متوفی۷۱۶ه. ق)است به نام فرهنگ قوّاس، سپس محمد بن قوّام کتاب«بحرالفضائل فی منافع الافاضل»را تألیف نمود. در قرن نهم «شرف‌نامه»ابراهیم قوام فاروق وآثاری همچون« تحفهٔ السعادهٔ» و «مفتاح الفضلا» در همین قرن و در قرن دهم «مؤیدالفضلا» توسط محمّدلاد و در اوایل همان قرن«کشف اللغات»توسط عبدالرحیم بن احمد سور تألیف شده اند. » (معین، ۴۰: ۱۳۵۶)

عبدالرحیم بن احمد سوربهاری هندی

در تذکره‌ها و منابع اشاره‌ای به احوال و آثار این نویسنده نشده است. تنها در کتاب

کشــف الظنون عن اســامی الکتب و الفنون اثر کاتب چلبی معروف به حاجی خلیفه که در زمانی نزدیک به مؤلف می‌زیســته، به او و کتــابش اشــاره‌ی مختصری شده است. (حاجی خلیفه، ۱۴۹۴: ۱۳۸۷) ذبیح الله صفا نیز به همین اشــاره کوتاه اکتفا کرده اســت. «گردآورنده این لغت نامه عبدالرحیم فرزند احمد سوربهاری از ناحیه بهار هندوستانست. وی خــود از مشــایخ اهل تصوف بود.» (صفا، جلــد۵، ۳۸۶: ۱۳۷۱) در فرهنگ دهخدا درباره‌ی سرزمین بهار آمده است: «بهار ایالتی در هند در شمال شرق دکن که در بخش شــرقی دشــت گنگ واقع شده اســت». (رک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بهار) البته با بررســی این کتاب می‌توان با برخی از زوایای فکری و روحی او آشــنا شد. نکته‌ی مهمّ درباره‌ی او آن اســت که وی یکی ازمشایخ اهل تصوف وفرقه‌ی شطاریّه بوده و هر جا مجالی یافته به توضیح و تبیین عقاید اهل تصوف می‌پردازد. او درباره‌ی شطاریّه می‌گوید: «وجه تســمیه شطار آنســت که بنده بطرفةالعین، درین شــغل به خدای تعالی میرسد و بندگی شیخ عبدالله شطاری، قدس‌الله سره‌العزیز، حکایت فرموده‌اند که این بنده ضعیف در طلب حق تا شهر مغرب رفت و از شهر مغرب تا شهر یکدله(؟) رفت و در هر شهری که می‌رسیدم، تتبّع و تفحّص درویشان می‌کردم و از کار ظاهر و باطن می‌پرسیدم. جائی به مثل علم شــطار نیافتم و نشــنیدم و در هیچ خانواده و درهیچ کتابی علم شطار ندیدم مگر در رســاله خواجه نجم‌الدّین کبری. درآن رساله هم بیان علم شطار مشرح نگفته به سبب آنکه تا نامحرم و تردامن و نااهل ازین علم شطار وقوف نیابند زیرا چه هرکس[را] از اهل باز دارد، بزهکار گردد و هر نااهل بگوید، او نیز بزهکار گردد و تلقین ذکر مشرب شطاریانست». (۲۵۵)

همانطور که اشــاره شــد، درباره‌ی زندگی و احــوال عبدالرحیم‌بن‌احمد در منابع و مآخذ مطلبی نیامده اســت امّا بررســی کتاب نشــان می‌دهد که وی به مذهب تشیع گرایش داشــته اســت. این اقبال و توجه وی را می‌تــوان در توضیحات وی درباره‌ی

اسامی بزرگان مذهب تشیع دریافت به خصوص آنجا که از مهدی(عج)سخن می‌گوید.

او مهدی(عـج)را خاتـم اولیا می‌دانـد و در توضیح این کلمه بـه چندین حدیث نبوی اشـاره می‌کند و همچنین در واژه«خاتـم الانبیاء» احادیثی در این زمینه می‌آورد. «مهدی: لقب سـید محمّد مهدی موعود، که حضرت رسـالت علیه الصّلوات و السّلام ازوخبر داده اسـت حیـث قال: لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطـول الله ذلک الیوم حتی یبعـث الله فیـه رجل منی و من اهل بیتی... او را خاتـم الاولیا نیز گویند. چنانکه آغاز نبوّت از آدم علیه‌السّلام بود وختم نبّوت برمحمّد مصطفی شد، آنچنان که آغاز ولایت ازامیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجه و ختم ولایت برسید محمّد مهدی موعود خواهد شد و در زمانی که پیدا خواهد شد، توالد و تناسل در دنیا نخواهد شد... »(۴۲۷).

وی همچنین در توضیح واژه‌ی حسین به روایتی درباره‌ی تولد ایشان اشاره می‌کند و درپایان آن می‌گوید«... بزرگی امیر المؤمنین حسین کی تواند کسی که بگوید»(۱۴۷). در توضیحاتـی که بـرای کلماتی چون علی و شـبرمی‌آورد، نمونه‌هایی از ابرازارادت مؤلف نسبت به علی(ع)و خاندانش را می‌توان مشاهده کرد.

نام، تاریخ وسبب تألیف کشف اللغات و الاصطلاحات

نویسـنده درمقدمـه، به دلایل وانگیزه‌ی خود برای نوشـتن کتاب اشـاره می‌کند. مراجعه‌ی پی‌درپی یاران و نزدیکان و پرسش‌های فراوان آنان درباره‌ی معانی واژگان و اصطلاحات، عبدالرحیم بن احمد را برآن داشت تا این کتاب را تألیف کند. خود او در این باره چنین می‌نویسد: «اما بعد حمد و صلوۀ، می‌گوید اضعف العباد و خادم الفقرا، فقیر بنده ربّ، عبدالرحیم بن احمد سور، این فقیر اگرچه قابلیت و استعداد سبق گفتن علـم نظم و نثر نداشـت، امّا از یاران و برادران و فرزندان چـاره نبود، که اکثر اوقات می‌آمدند و پرسـش در علم اصطلاحات می‌کردند و تشـویش وقت و حال می‌دادند.

یکی می‌آمد و پرسش می‌کرد که عشق و معشوق وعاشق و شاهد وقد و زلف و ... در اصطلاح که را گویند و مقصود ازین اسامی چیست و دومی می‌آمد و دست درآستین این فقیر می‌زد که قطب و غوث و امامان و خاتم‌الاولیا و... در اصطلاح که را نامند و سومی می‌آمد و دست بر دامن این فقیر می‌آویخت که ذات و صفات و افعال و نفس و... دراصطلاح چه معنی دارند و چهارمی می‌آمد و بی‌ادبانه، زبان دراز می‌کرد که خرابات و پیرخرابات و خمار و شمع و... در اصطلاح که را گویند و ازین اسامی چه مراد دارند و اگر ظاهر معنی مراد باشد و اعتقاد برین کند پس کفر لازم می‌آید و سالک در ضلالت می‌افتد- نعوذبالله منه- و اصحاب اصطلاح، اصلاً بیان نکرده‌اند. »(۱)

مقدمه‌ی کوتاه کشف‌اللغات و الاصطلاحات، دل مشغولی‌های یک پیر و مرشد را نشان می‌دهد. نگرانی ازگمراه شدن یاران و هم‌طریقتان به واسطه برداشت نادرست از اصطلاحات عرفانی، عبدالرحیم بن احمد را در نگارش کتاب مصمم می‌کرد. او به تدریج پاسخ‌های خود به پرسش‌های مراجعان را می‌نوشت، در همین زمان، فرزندش شیخ شهاب، در خواندن و درک درست از دیوان شعر قاسم انوار با دشواری‌هایی روبه‌رو بود. پدر به منظور باز کردن گره از کار فرزند، به چندین کتاب لغت مراجعه می‌کند امّا معانی مناسبی نمی‌یابد. عبدالرحیم بن احمد، بنا به نیاز اطرافیانش نوشتن فرهنگ نامه‌ای با این ویژگی‌ها را بر خود فرض و لازم می‌داند و بدین ترتیب کتاب کشف‌اللغات و الاصطلاحات به نگارش درآمد. «سبب تألیف این کتاب آن بود که فرزندم، شیخ شهاب- ادام الله عمره- دیوان سید السادات و منبع الدرجات، بندگی حضرت سید قاسم انوار- قدس الله سره العزیز- پیش این فقیر می‌خواند و در آن دیوان، اکثر لغات عربی بودند. چون در فرهنگ شیخ ابراهیم بن قوام تفحص می‌کردم، اکثر نمی‌یافتم زیرا که ایشان لغت عربی کمتر آورده‌اند که النادر کالمعدوم. چون درفرهنگ استاد شیخ محمدبن لاد، لغت عربی می‌جستم، بعضی می‌یافتم و بعضی

نمی‌یافتم و باز محتاج به صراح و تاجین و کنزاللغات می‌شدم زیرا که ایشان هم لغت عربی کم آورده‌اند[و] درغایت اعراب نکرده‌اند. بدان جهت این فقیر، لغتی چند ازعربی و پارسی درقلم آورده است ودرلغت عربی چیزی افزوده‌ام... »(۲). خود او به لزوم تصحیح کتابش اقرار می‌کند و در این‌باره می‌گوید: «در آخر ترجمه لغت پارسی نبشته‌ام تا ازین معلوم بکنند که این لغت پارسی است و در لغت عربی هیچ علامت نکرده‌ام.ای برادر!به وسع و امکان خود دراعراب کوشیده‌ام، امّا بشریت باقی است. خدای تعالی برکت دهد در عمرش و افزونی بخشد درعلمش، کسی [که] این کتاب را تصحیح کند و به اصلاح اعراب کوشد»(۲).

عبدالرحیم بن احمد سوربهاری، صراحتاً از اثر خود با نام «کشف اللغات و الاصطلاحات»یاد می‌کند: «نام این کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات نهاده شده است و روح حضرت محمد[ص] را شفیع آورده‌ام که هر که این کتاب را بخواند این فقیر را به فاتحه و دعا یاد فرماید و به تصحیح این کوشد تا از خطا و زلل محفوظ ماند. آمین رب العالمین»(۲).

همان طور که گفته شد، دیوان قاسم انواروپیچیدگی‌ها و دشواری‌های موجود درآن، انگیزه‌ی اصلی مؤلف در تألیف کتاب بوده است. بنابراین لازم است درچند سطربه این شاعروعارف پارسی گوی بپردازیم. در کتاب تاریخ ادبیات صفا درباره‌ی او آمده است: «معین الدین علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم حسینی قاسمی، معروف به«قاسم‌انوار»از مشایخ اهل تصوف و از شاعران پارسی گوی نیمه‌ی اول قرن نهم هجری بود. خاندانش از سادات حسینی تبریز و او خود از پیروان خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده و در مشرب تصوف، مقامات بلند داشته است. شاه قاسم، درعهد خود میان اهل تصوف و مردم عامه نفوذ بسیار داشت و درباره‌ی او قائل به کرامات بودند و گویا به علت سخنانی که گاه درغلبات اشواق بر زبان می‌راند، بعضی

از متعصبان بدو نسبت اباحه و الحاد نیزمی‌داده‌اند. در اشعارش مطلقاً اثری از چنین اندیشه‌های تند نیست بلکه نشانه‌های فراوان بر اعتقادات دینی او درآنها مشاهده می‌شود. بنابراین ممکن است درمیان پیروان اوکسانی بودند که درباره‌ی سید به مبالغه سخن می‌گفتند. »(صفا، جلد۴، ۲۵۲: ۱۳۷۱)

نکته قابل تأمل، تاریخ تألیف این کتاب است. اختلاف نظرهایی در این باره وجود دارد. محمد معین آنجا که از فرهنگ‌های نوشته شده در هند سخن می‌گوید، درباره‌ی تاریخ نوشتن کشف اللغات می‌نویسد: «در قرن دهم کتاب مؤید الفضلا توسط محمدلاد و در اوایل همان قرن(قرن دهم) کشف اللغات توسط عبدالرحیم بن احمد سورتألیف شده‌اند». (معین، ۴۰: ۱۳۵۶) اما ذبیح الله صفا معتقد است که این کتاب در سال ۱۰۶۰هجری‌قمری نوشته است. (صفا، جلد پنجم، ۳۸۶: ۱۳۷) بررسی نسخه‌های خطی نشان می‌دهد که احتمالاً این اثر در قرن دهم نوشته شده است. نسخه‌ی شماره‌ی ۰۰۷۹۲-۱۷ کتابخانه‌ی مجلس درسال ۱۰۵۱ هجری قمری نوشته شده و یک نسخه به شماره ۷۹۶۶مربوط به سال۱۰۳۳ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. همچنین نسخه‌ای دیگر به شماره ۵۵ نوشته شده در سال۱۰۳۴، در کتابخانه‌ی میبدی مشهد نگهداری می‌شود.

نکته‌ی دیگر آن است که مؤلف در بسیاری موارد از دیگر فرهنگ‌ها استفاده کرده و در بسیاری موارد به نام این کتاب‌ها اشاره می‌کند. بر همگان آشکار است که دو فرهنگ برهان قاطع و جهانگیری از مهم‌ترین و معتبرترین فرهنگ‌های فارسی نوشته شده در هند هستند. فرهنگ جهانگیری در اوایل قرن یازدهم و برهان قاطع در میانه‌ی این قرن نوشته شده‌اند. بررسی کتاب کشف‌اللغات و الاصطلاحات نشان می‌دهد که عبدالرحیم بن احمد، حتی در یک مورد به این دو فرهنگ اشاره‌ای نداشته است. شاید بتوان همین مسئله را دلیلی دانست بر این‌که کشف‌اللغات در زمانی قبل از دو فرهنگ

مزبور نوشـــته شده اســـت. پس با توجه به شواهد موجود، به نظر می‌رسد قول مرحوم معین درباره‌ی تاریخ تألیف این کتاب در قرن دهم هجری صحیح‌تر است.

محل نگهداری نسخه‌های خطی و مشخصات آن‌ها:

از کتاب کشـــف اللغات و الاصطلاحات تعداد بیســـت و هشت نسخه‌ی خطی در کتابخانه‌های مختلف موجود است. این نسخه‌هایمربوط به قرن‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم هستند و مشخصات و محل نگهداری آن‌ها به شرح زیر است:

۱-تهران-دانشگاه-ش ۷۹۶۶ / نستعلیق/شنبه ۲۴ شوال۱۰۳۳

۲-تهران-الهیات -ش ۱۶۴/نستعلیق/۱۲

۳-تهران- ملی-ش۱۲۵۲۵/نسخ/قرن ۲۳۴/۱۲برگ

۴-تهران-مجلس-ش ۴۷۵/نسخ/۴۷۶/۱۰۵۱ برگ

۵-تهران-نوربخش- ش۳۳۹/غلامعلی وزدودی/نسخ/۱۴۶۶صفحه

۶-تهران -ملک-ش ۳۳۴/نستعلیق/قرن ۳۴۷/۱۲ برگ

۷-مشهد-میبدی-ش۵۵/نستعلیق/دوشنبه غره محرم۱۰۳۳

۸-کرمانشاه-میبدی(خاندان)ش۵۵ مشهد/نستعلیق/دوشنبه غره محرم۱۰۳۴

۹-مشهد- رضوی-ش ۳۶۸۱/نستعلیق هندی/اواخر قرن ۱۱

۱۰-تهران-مجلس-ش۱۸۱۵/{د. ث}

۱۱-تهران-مجلس-ش۴۷۶/مجلد اول/نستعلیق۳۶۶/۱۱۸۲برگ

۱۲-تهران-دانشگاه-ش ۹۸۲۰/نستعلیق/قرن۵۰۲/۱۲ برگ

۱۳-تهران-دانشگاه-ش۱۲۷۴-ف/۶۸۹/۱۱۰۶ برگ

۱۴-تهران-ملی-ش۱۷۵۸۳(انتقالی از کتابخانه‌ی پهلوی)/۱۱۱۰هجری

۱۵-مشهد-رضوی-ش ۳۷۵۱/ذیقعده۵۸۸/۱۱۱۵برگ {۱۳-۷۹}

۱۶-تهران-انجمن آثار ملی ش۱۲۲/نستعلیق/محتملاً۶۹۷/۱۳برگ

۱۷-تهران-دانشگاه ش ۲۶۷/۱۲۲۳/۵۴۴۱ برگ

۱۸-تهران-ملک-ش ۲۸۵/۱۲۳۹/۳۶۵

۱۹-تهران-لغت نامه دهخدا-ش ۱۷۱/محمد طاهر دوشنبه ۲۱صفر ۵۰۰/۱۲۳۸ برگ

۲۰-تهران-دانشگاه-ش ۶۲۱۷/بی تا/(فیلم‌ها ف۳-۲۱۰)

۲۱-مشهد-الهیات ش ۲۰۹۱۴/نستعلیق/بی تا/۱۳۲۷ صفحه

۲۲-تهران-دانشگاه-ش ۴۲/۱۲۶۷/۴۰۰۸برگ

۲۳-تهران-ملک-ش ۳۶۵/نستعلیق/بی تا/۲۸۵/۱۲۳۹برگ

۲۴-تهران-ملی-ش ۳۴۴۴۱-۱۰۳۴/۵قمری ا. ح(بدون شماره‌گذاری)

۲۵-تهران-ملی-ش ۳۱۰۹۶-۵/موسی ولدبسالت اورکزئی/۱۲۱۰قمری

۲۶-تهران-دانشگاه-ش ۵۰۷۲/نستعلیق/قرن۱۲و۲۰۸/۱۳/{ف: ۱۵-۴۱۰۱}

۲۷-تهران-ادبیات-ش ۵۲-ج/کاظم بن محمد کاظم گرمرودی/نستعلیق/۱۰۸۶قمری

۲۸-قم-مرعشی-ش ۱۳۴۶۵/۲/محمد نصیربن محمدصادق محررقورچی/نسخ و نستعلیق/۸۷/۱۰۸۸برگ(۱۴-۱۰۰)/{۳۴-۱۷۷}(نک: فهرست نسخه‌های خطی، جلد هشتم، ۶۶۱-۶۶۰)

ساختار کشف اللغات و الاصطلاحات

این اثر به طور کلی شامل دو قسمت است. بخش اول دیباچه‌ی کوتاهی است که به زبانی ساده نوشته شده است. مؤلف در این مقدمه ابتدا به طور خلاصه به حمد و ستایش خداوند پرداخته و همچنین به دلایل خویش برای نوشتن کتاب اشاره کرده است. او کتاب خود را این‌گونه آغاز می‌کند: «الحمدلله رب العالمین و العاقبهٔ للمتقین و الصلوهٔ و السلام علی رسوله محمد و آله اجمعین وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً برحمتک یا ارحم الراحمین»(۱). مؤلف واژگان را به ترتیب حروف الفبا و براساس حرف اول

و آخراز حرف «الف»تا«ی» آورده و واژگان در ۶۷۳ باب تنظیم شده‌اند، به عنوان مثال نویسنده واژگانی که با حرف الف آغازمی‌شوند را در ۲۸ باب مرتب کرده و از باب الالف مع الالف آغاز شده و به باب الالف مع الیاء ختم می‌شود. نکته‌ی دیگر درباره‌ی این کتاب آن است که مؤلف در بسیاری موارد، معادل هندی کلمات را در ضمن توضیحات خود می‌آورد.

ارزش و اهمیت کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات

الف-از دیدگاه سبک شناسی و ادبی

«نثر پارسی در این دوره به تدریج از مبالغه‌های صنعتی و فنی قرون متقدم آزاد می‌گشت چنانکه آثار متکلف که درآنها بافراط به صنایع توجه شده باشد کم و برعکس رواج سبک ساده‌ی عادی بیشترمی‌شد. توجه به لهجه‌ی کهن پارسی در آثار منثور کمتر ملحوظ بوده و استعمال اصطلاحات و لغت و ترکیبات عمومی زبان مورد استعمال بیشتری داشت و به همین سبب باید گفت که روش متداول در این عهد، سبک ساده و روان در نثر است. »(صفا، ۱۳۷۱ج۴، ۴۶۵)کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات کتابی درسی است که مؤلف در جای‌جای کتاب توضیحاتی ساده و قابل فهم برای مخاطبان خویش آورده است. نویسنده در مواردی که به عنوان شیخ طریقت واژگان و اصطلاحات اهل تصوف را برای مریدانش می‌شکافد، از زبانی ساده و بی‌پیرایه برای انتقال مفاهیم بهره می‌گیرد. گذشته از آن‌که به این کتاب می‌توان به عنوان نمونه‌ای برای آشنایی بیشتر با سبک نوشتاری فرهنگ‌نویسان متقدم هندی نگاه کرد، می‌توان با بررسی و تطبیق آن با سایر متون هم‌تراز خود به‌ویژه درحوزه‌ی تصوف، به پیوستگی‌های فکری، ادبی و زبانی این اثربا آن‌ها نیزدست یافت.

ب-از دیدگاه زبانی

تصحیح هراثرخطی می‌تواند به روشـــن ساختن گوشه‌های مبهم وتاریک تحقیقات درزمینـــه‌ی دگرگونی‌هـــای زبانی کمـــک فراوانی بکنـــد. با مطالعـــه و تصحیح کتاب کشـــف‌اللغات و الاصطلاحات به عنوان نمونه‌ای از فرهنگ‌های نوشته شده در هند و مقایسه‌ی آن با فرهنگ‌های قبل و بعد ازآن به میزان و چگونگی تغییرات زبانی، درابعاد مختلـــف می‌توان پی بـــرد. همچنین دریافت که زبان فارســـی دراین دوران درهند چه ویژگی‌هایی داشـــته وچه تغییراتی را پشـــت سرگذاشته است. میزان پیوستگی وارتباط میان گویندگان پارسی زبان در نواحی مختلف نیز با بررسی‌های زبانی این آثار مشخص می‌گردد. نویســـنده‌ی کتاب تاریخ ادبیات صفا چنین می‌نویســـد: «زبان فارسی در این عهد در حالتی ممتد از دگرگونی ســـیر می‌کرد. این دگرگونی به صورت‌های مختلف مانند ســـاده‌تر شـــدن برخی از واژه‌ها، تغییر یافتن معنی بعضی از آن‌ها، متداول شـــدن واژه‌هـــای تازه، رواج یافتن تعبیرها وترکیب‌های نو تحقق می‌یافت و به هر صورت با زبان ادبی و اســـتوار دوران‌های پیش تفاوت می‌پذیرفت. «صفا، ۱۳۷۱، ج۴۳۷: ۵)زبان کتاب کشف اللغات والاصطلاحات همچون زبان نثرعصرش ساده، بی‌پیرایه، قابل فهم و به دورازپیچیدگی‌های لفظی و معنوی است.

ج-از دیدگاه فکری و محتوایی

نویســـنده بخش زیادی از کتاب را به اصطلاحات و مفاهیم عرفانی اختصاص داده اســـت. همانطورکه پیش از این گفته شـــد، به نظرمی‌رســـد که وی از مشـــایخ تصوف بوده اســـت. از آن‌جا که در این دوران فضا برای فعالیت اهل تصوف مناســـب نبوده، شـــاید نوشتن کتاب لغت پوششی بوده است برتعلیم وآموزش مریدان و انتقال مفاهیم طریقـــت به آن‌ها به منظـــور در امان ماندن از تنبیه و مجـــازات حاکمان و فرمانروایان

عصـــر خویش. وی از اشـــعارعرفانی بـــه منظور کامل کردن توضیحـــات خویش بهره می‌برد و از کتاب‌های مختلف و گویندگان بســـیار استفاده می‌کند. درصد بالای لغات و اصطلاحات اهل تصوف وتنوع و تعدد کتاب‌ها و شاعرانی که او کلامشان را به وام می‌گیرد، خواننده را قانع می‌گرداند که هرچند کتاب پیش رویش فرهنگ لغتی پارسی است، فکرحاکم برآن اندیشه‌ی صوفیانه است.

ذبیـــح الله صفا درباره‌ی وضعیـــت صوفیان دراین دوران در ایـــران و هند می‌گوید: «عهد صفوی اگرچه با نهضت دسته‌ای از صوفیان آغاز شد، لیکن دورانی نامساعد بحال تصوف اســـت و هر چه به پایان آن نزدیکتر می‌شویم این نابسامانی را بیشتر و روشن‌تر مشاهده می‌کنیم و به وضعی نامطلوب بازمی‌خوریم که از آن روزگار فراتر رفت بی آنکه بتواند ســـیر عمومی تصوف و عرفان ایرانی را متوقف کند و یا از تمایل فطری ایرانیان بدین شـــیوه‌ی خاص از جهان‌بینی بکاهد. بـــرای وضع نامطلوب تصوف دراین عهد دو علت اصلی می‌توان شـــناخت: چیرگی صوفیان صفوی و غلبه‌ی عالمان قشری. در هند نیز چون قدرت پادشاهان گورکانی هند با جلب خشنودی و حمایت مسلمانان آن دیار و عالمان آن قوم بستگی داشت. این قوم در آن سامان نیز همچون صفویان از نفوذ خود برای آزار مخالفان و از آن جمله صوفیان بهره برگرفتند و به فتوای خویش جمعی ازآنان را به دیار نیستی فرستادند». (صفا، ۱۳۷۱، جلد۵، ۱۹۲و۲۰۱)

نویســـنده این اثر علاوه به پرداختن به موضوعات عرفانی، تســـلط خود بر علومی چون نجوم و داروشناســـی را نشـــان داده است. در اینجا به ذکر شواهدی از این دست می‌پردازیم: «کاســـه درویشان: یعنی چند ســـتاره‌اند مدور قریب سماک رامح که عرب آنرا فکه و قصعۀ المساکین گویند و عجم آنرا کاسه شکسته نامند»(۳۸۵). «ذوذوابه: نام ســـتاره نحس که مانند گیســـو دراز برآید و آن بقول منجمان فارسی دوازده نوع است، خـــواص بعضـــی تقابل و تفاوت خلائق اســـت و خواص بعضی مـــرگ اراذل مردمان

اســت و خواص بعضی قحط اســت»(۱۸۵). در مورد خــواص برخی گیاهان داروئی نیزدر این کتاب نمونه‌هایی وجود دارد: «تباشــیر: در فارســی نام داروئی اســت سرد مزاج برنگ ســپید هندش بســلوجن گویند و برای حرارت دل می‌دهند»(۹۱). «زرور: بضمتین داروئی است که روشنایی چشم بیفزاید»(۲۰۵). عبدالرحیم‌بن‌احمد، همچنین بســیاری از استعارات و کنایات شعر پارسی را در فرهنگ خود آورده است و به ارائه توضیحاتی درباره‌ی آن‌ها پرداخته است.

درســت اســت که انگیزه‌ی اصلی وی از نگارش کتاب پیچیدگی‌های دیوان قاسم انوار بوده، امّا بســیاری ازاســتعارات دیوان شــاعران دیگر، بویــژه خاقانی را می‌توان درایــن کتاب دیــد. همچنین تعدادی از احادیث نبوی و آیات قــرآن در این کتاب به چشم می‌خورد. نویسنده آن‌جا که از اسامی شخصیت‌های شاهنامه سخن می‌گوید آن را مجالی می‌داند که داســتان‌ها و دانســته‌های خویش ازاین شاهکار حماسی را برای مخاطب بازگو کند. در توضیح کلماتی چون ســیاوش، رستم، دوازده رخ و ... می‌توان تسلط وی نسبت به داستان‌های شاهنامه را مشاهده کرد.

عبدالرحیم‌بن‌احمد ســور در بســیاری از موارد به توضیحاتی که درباره‌ی هر واژه در دیگر فرهنگ‌ها آمده، اشــاره می‌کند و از آن میان می‌توان اداۀ الفضلا، شــرف‌نامه، مؤیدالفضلا، شرح مخزن، قنیه، زفان‌گویا، دستور، کنزاللغات و... را نام برد. با این حال مؤلف در توضیح کلمات استقلال دارد و گاه آنچه به عنوان معنی و توضیح برای یک واژه می‌آورد با فرهنگ‌های دیگر متفاوت و در مواردی کامل‌تر از آن‌ها است. نویسنده کشف‌اللغات از فرهنگ‌نامه‌ی مؤیدالفضلا بیش از دیگر فرهنگ‌ها تأثیر پذیرفته است. مقایسه کشف اللغات با دیگر فرهنگ‌ها نشان می‌دهد که این کتاب تفاوت‌هایی با سایر فرهنگ‌ها دارد. اولین مســئله آن است که به نظر می‌رسد کشف اللغات اولین فرهنگی است که به توضیح واژگان و اصطلاحات اهل تصوف می‌پردازد و همان‌طور که پیش

از این گفته شد انگیزه‌ی اصلی نویسنده از نوشتن کتاب توضیح و تبیین واژگانی از این دســت بوده اســت. نکته‌ی دیگر آن است که علیرغم آن که این کتاب فرهنگی فارسی است اما بسامد واژگان عربی در آن بالاست. این در حالی است که در دیگر فرهنگ‌ها تا این حد به واژگان عربی پرداخته نشده است. بسیاری از آن‌ها واژگانی هستند که در میان اعراب بادیه نشین رایج بوده و خاص زندگی در بیابان است. این مسئله بیانگر آن اســت که عبدالرحیم‌بن‌احمد تا چه حد با ادبیات، زبان وفرهنگ اعراب آشنایی داشته اســت. این کتــاب مجموعه‌ای از اطلاعات گوناگون در زمینه‌هــای مختلف بوده و از جهت انتقال اطلاعات متنوع، برای خواننده منبعی مناسب است.

ویژگی‌های سبکی کتاب کشف‌اللغات‌والاصطلاحات

ذبیح‌الله صفا درباره‌ی نفوذ و رواج زبان فارسی در سرزمین هند می‌نویسد: «دوره‌ی پادشاهان گورکانیان هند اوج اعتلاء نفوذ فرهنگ ایرانی و رواج بی‌چون و چرای زبان و ادب پارســی در سراســر شــبه قاره‌ی هند بود و این رواج ونفوذ خاصه با اســتقرار ســلطنت همایون بعد از بازگشــت از ایران به کمال خود رســید و بعد از آن همچنان در حال گســترش بود». (صفا، ۱۳۷۱، جلد۴۸: ۵)وی همچنین درباره‌ی فرهنگ‌نویسی در هند چنین می‌نویســد: «کار بسیار بنیادی ادب فارسی که در این دوران درراه ایجاد فرهنگ‌های فارســی انجام گرفت وتشــویق کنندگان اصلی دراین راه همان پادشاهان تیموری هند بودند که به سیرت نیاکان خود در بزرگداشت سخنوران ایرانی از بخشش ســیم و زر دریغ نمی‌کردند. گذشــته از این زبان فارســی که در روم و هند و آســیای مرکزی زبان دین و تصوف و ادب و شــعر و سیاســت و اشــرافیت شده بود، بسی از طبقات را به تعلیم و تعلم خود سرگرم ساخت. بر اثر این انگیزه‌ها و در اثر نیاز فراوان دلباختگان شعر و ادب پارسی که به تتبع آثار استادان پیشین سرگرم بوده و یا خود به

شاعری و نویسندگی و انشاء و ترسل اشتغال داشته‌اند، چندین لغت‌نامه‌ی مشروح که هنوز هم از کتاب‌های مرجع در لغت فارسی است، تدوین شد که بیشتر آن‌ها از آثار قرن ده و یازده تا اوایل دوازده و چند تای معدود در قرن‌های بعد است. سهم اصلی و اساسی درین راه با مؤلفانی است که یا هندی بوده و یا از ایران به دیار هند رفته و در پناه پادشاهان و بزرگان آن دیار به تألیف و تصنیف پرداخته‌اند». (همان: ۳۶۸)

ذبیح الله صفا در کتاب مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی درباره‌ی برخی از ویژگی‌های این کتاب‌های لغت می‌نویسد: «عیب عمده‌ی این کتب آن است که بر اثر نداشتن روش دقیق در جمع‌آوری لغات غالباً فاقد ارزش علمی کامل هستند. در بسیاری موارد اتفاق افتاده است که قرائت‌های غلط لغات عربی یا ترکی یا فارسی وسیله‌ی ایجاد لغات جدیدی برای لغت نویسان هندی شده است. مطلب دیگر آنکه در دوره اکبرشاه، بلایی به زبان و تاریخ ایران آور شد و آن جعل کتاهایی است به اسم دساتیر و شارستان و آیین هوشنگ که همگی شامل لغات ساختگی به عنوان لغات ناب فارسی و حاوی مطالبی راجع به تاریخ ایران قدیم است وبه کلی دروغ وساختگی می‌باشد. این کلمات به عنوان لغات خالص فارسی در فرهنگ‌های مذکورراه جسته و دردوره‌ی قاجاری و عهد ما مورد استفاده کسانی قرار گرفت که به گمان خود می‌خواستند پارسی ناب بنویسند و آن‌گاه این مهملات را در آثار خود به عنوان پارسی به کاربرده‌اند. »(صفا، ۹۲: ۱۳۷۳)

در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، ضعف ادبی، فتور و بی‌توجهی به نثر پدیدار شد و مقدمات فساد ادبیات، عدم تعمق در ادای لغات و عبارات، از یاد رفتن دستور و رکاکت لفظ و معنی آشکار شد. در همان کتاب در این باره چنین آمده است: «در این دوره چنان‌که از همه‌ی نوشته‌های ساده از قبیل داستان‌های منثور که در هند و ایران نگارش یافته و متن‌های تاریخی غیرمصنوع برمی‌آید، آن زبان آمیخته فارسی

همه جا به کار رفته و یقیناً در گفت وگو نیز از همین زبان استفاده می‌شده است زیرا مردم جوراجوری که از شهرها و ناحیت‌های گوناگون در شهرهای بزرگ ایران و هند گرد می‌آمدند و در دربارها و درگاه‌ها و دیوان‌ها و پادگان‌ها به سر می‌بردند زبان‌ها و لهجه‌های مختلف داشتند و محتاج به یک واسط بودند که همین فارسی آمیخته‌ای بود که دست‌فرسود ترک و تازی وهندو گشت و درین گیرودارها از اصالت آن بیش از پیش کاسته شد و در همان حال نفوذ و رواج روزافزونش در سرزمین‌های غیر ایرانی توانست مایه‌یی نو برای بعضی نابه سامانی‌ها در آن گردد و یک دگرگونی ژرف را در آن باعث شود». (همان: ۴۳۷-۴۳۶)

سبک کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات همچون بسیاری از کتب همعصرش، بر سادگی و روانی استوار است. سبک نویسنده صورت ابتکاری و خاص ندارد و نمی‌توان نام صاحب سبک بر او نهاد. او در دوره‌ای می‌زیسته که تصنع و تکلّف در نثر پارسی جایگاهی نداشته به خصوص آن‌که وی از پارسی‌نویسان سرزمین هند بوده و آنچه در سراسر کتاب وی مشهود است، توضیحات ساده و روان او درباره‌ی واژگانی است که به عنوان لغات نادر در فرهنگ خویش جمع آورده است. در این بخش به بررسی نمونه‌هایی ازمختصات فکری، ادبی و زبانی کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات می‌پردازیم.

الف-سطح فکری

کشف اللغات و الاصطلاحات فرهنگی در لغت فارسی است و آشکاراست که در هرفرهنگ، موضوعات مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این فرهنگ به موضوعاتی چون فلسفه و حکمت، طب و داروشناسی، نجوم، شخصیت‌ها و داستان‌های باستان، جغرافیا، روایات مختلف دینی و... پرداخته شده است. اما آنچه در این کتاب به

روشـــنی دیده می‌شـــود، توجه و اقبال خاص نویسنده نسبت به واژگان و اصطلاحات اهل تصوف است. وی که از مشایخ تصوف بوده در این راه پیرو فرقه‌ی شطاریه است. سید ضیاءالدین سجادی درباره‌ی این فرقه می‌نویسد: « شطاریه شعبه‌ای از طیفوریه‌اند که برخی را شـــطاریه‌ی طبســـیه گیلکیه و برخی را عشـــقیه خوانند و شطاریه پیروان شیخ عبدالله شـــطاری(۸۹۰ه. ق)هستند که بیشتر در هند و پاکستان و سوماترا و جاوه ســـکونت دارند و همچنین طیفوریه پیروان ابویزید طیفور بن عیسی بسطامی هستند و طریق آنان غلبه و سکر است». (سجادی، ۲۲۹: ۱۳۸۰)

نویسنده کتاب نجم‌الدین کبری، از شطاریه با نام کبرویه شطاریه نام می‌برد و آن را از جمله سلسله‌هایی می‌داند که انتساب مشایخ آن‌ها از لحاظ اخذ خرقه، به نجم کبری می‌رســـد. (محمدی، ۲۲۸: ۱۳۸۰)افکار عرفانی عبدالرحیم بن احمد در توضیحاتی که درباره‌ی واژگان عرفانی می‌دهد و اشـــعاری که در ضمـــن واژگان می‌آورد، متجلی و نمایان اســـت. با بررســـی این موارد می‌توان به چکیده‌ی آراء و اندیشه‌های وی دست یافـــت. عبدالرحیـــم بن احمد، برای توضیح و تکمیل و تأکید مباحث مطرح شـــده در بعضی موارد به اشـــعار فارســـی اســـتناد می‌کند. گوینده‌ی بســـیاری از این اشعار، امیر حســـینی هروی اســـت که از عرفا و شعرا و نویســـندگان قرن هفتم و هشتم هجری به شـــمار می‌رود. مایل هروی در کتابی با نام شـــرح حال و آثار میرحسینی غروی هروی درباره‌ی او می‌نویســـد: «از بعضی از اشـــعار امیر حســـینی هروی بوی وحدت وجود آشکار است ولی چون وی صوفی طریقه سهروردی است و این مکتب با شرع آشتی کامل دارد، در پیروی از مکتب وحدت وجود صراحت ندارد و در این مورد با احتیاط برخورد می‌کند». (مایل هروی، بی-تا: ۳۵-۳۸)

نویســـنده کشف اللغات و الاصطلاحات از این گونه اشعار میرحسینی هروی بهره برده است. وی در توضیح کلماتی چون خرقه، تحقیق، روح، ذوالعقل، لقا، لاهوت و...

به نوعی اعتقاد خویش به مسئله وحدت وجود را بیان می‌کند. آنچه ساختار فکری کتاب کشف اللغات و الصطلاحات را تشکیل می‌دهد مفاهیم عرفانی است در حالی که رنگ وحدت وجود در این میان بسیار نمایان است. عبدالرحیم‌بن‌احمد در مقدمه، منابع خود در نوشتن و توضیح اصطلاحات اهل تصوف را چنین معرفی می‌کند: «چون کسی را در اصطلاح چیزی شبهه و وسوسه پیش آید، بعده در شرح فصوص که قیصری نام دارد و درشرح گلشن راز و دراصطلاح عبدالرزاق کاشی تفحص بکند و این فقیر را که کاتب و ناقل است، هدف تیر ملامت نسازد»(۲).

ب-سطح ادبی

کشف اللغات و الصطلاحات فرهنگ لغتی است که مؤلف به منظور آموزش یاران و نزدیکانش به رشته‌ی تحریر درآورده است. به همین دلیل جنبه‌ی ادبی آن در کنار بعد آموزشی آن رنگ باخته و با توجه به ساختار کتاب نویسنده مجالی برای نشان دادن توانایی‌های ادبی احتمالی‌اش نداشته است. نویسنده خود در مقدمه می‌گوید: «... این بنده اگرچه قابلیت و استعداد سبق گفتن علم نظم و نثر نداشت امّا از یاران و برادران و فرزندان چاره نبود». (۱)

در کتاب کشف اللغات والاصطلاحات، نمونه‌هایی اندکی از آرایه‌های ادبی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- اضافه تشبیهی بیشتر به صورت ترکیب اضافی آمده است:

- «از برکت آن لعاب دریای شریعت و مخرن طریقت و معدن حقیقت شد»(۱۴۹).
- «شراب نیستی میدهد و نقد هستی سالک می‌ستاند»(۱۸۹).

۲- سجع

-«عالم وعارف و عاشق و مخاطب و معاتب هموست»(۱۷۷).

– «دانـــی که دل چیســـت و کجاســـت؟ منظر خداســـت و مظهر جـــلال و جمال کبریاست»(۱۷۷).

– «پس مرد باید که نخســـت نیت خود را از شایبه نفسانی و داعیه شیطانی خالص گردانند»(۱۹۵).

ج) سطح زبانی

آنچـــه از مختصات زبانی کشـــف اللغـــات می‌توان گفت اختصـــار و ایجاز، کثرت واژگان علمی، اصطلاحات عرفانی، آیات و احادیث فراوان، استفاده از اشعار گویندگان مختلف اســـت. ویژگی‌های زبانی کشـــف اللغات و الاصطلاحـــات را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد:

۱–افعال

۱–۱–حذف فعل به قرینه

– «این مقام فنای ذات سالک است در ذات حق که از خودی فراغت یافته و خود را به کوی نیستی درباخته است»(۶۵).

– «کل: آنکه او را نه فرزند باشد و نه پدر»(۳۶۱).

۱–۲–حذف چند فعل به قرینه

– «تطوع: بوزن تفعل چیزی که نه فرض باشد نه سنت و نه فرمان بردن»(۱۰۹).

– «بوقلمون: جانوری اســـت از حربا قدری بزرگتر که به رنگ‌های گوناگون نماید در صبح به رنگی دیگر، میانه روز به رنگی دیگر و بشب به رنگی دیگر»(۸۵).

۱–۳–تکرار فعل

– جاز: آب در گلو مانده شده و غصه در گلو مانده شده و غصه و اندوه که در دل ماند از غضب و آبی که در گلو ماند»(۱۳۳).

– «بحـــر اندلـــس: ... بوقت فرو رفتن آفتاب که ســـاکن شـــود آنگاه کشـــتی روان شود»(۷۴).

۱-۴-آوردن«مر» بر سر فعل

– «درخت مریم: وقتی که بی‌بی‌مریم را اشتها پیدا شدی آن درخت را می‌جنبانیدی، خرما مر افتادی»(۱۸۶).

۱-۵-استفاده از«ی»مجهول در فعل استمراری:

دراین کتاب افعال اســـتمراری گاه با «می»در ابتدای فعل اســـتعمال شده و گاهی به همان شـــیوه قدیم با یـــای مجهول به کار رفته و نیز هم با «مـــی» و هم با «ی»مجهول استفاده شده و در مواردی تنها با «ی»آمده است.

– «سی لحن: ... هر نوائی که خسرو می‌شنیدی همان می‌نمودی»(۲۳۳).

– «سپاهان: این شهر را قدیم یهودیه خواندندی». (۲۳۳)

– «خرافـــه: ... او از آن عالم حکایت میگفتی خلق باور نمی‌داشـــتی وگفتندی هزار حدیث خرافه»(۱۶۵).

– قصاص: بالفتح والکسر، نهایت موی سرازآنجا که می‌روید»(۳۳۴).

۲-جمله بندی

۲-۱-تقدم و تأخر فعل:

تقدم فعل بر جمله، شیوه‌ای عربی است امّا گاه پارسی زبانان فعل را پیش از سایر ارکان جمله آورده‌اند. نویسنده کشف اللغات نیز در برخی موارد، این شیوه را در پیش گرفته اســـت. در اکثر موارد فعل در میانه‌ی جمله قرار گرفته و ترتیب اجزای جمله به هم خورده است:

– «حصور: آنکه نفس خود را باز دارد از مناهی و بخل»(۱۴۸).

– «بابل: ... در بابل چاهی اســـت که هـــاروت و ماروت را در آن عذاب می‌کنند و

ایشان می‌آموزند مردمان را سحر و جادوئی»(۷۹).

– «تیهو: بالکسر، مرغکی است خردتر از گنجشک و به تازی تیهوج خوانند»(۱۲۲).

۲-۲سادگی، کوتاهی و اختصار جملات:

کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات فرهنگ لغت است و ساختار آن ایجاب می‌کند که بسیاری از جملات به اختصار و در نهایت سادگی بیاید:

– «بیجاده: با یای فارسی، نوعی از جواهر کانی است طبع وی گرم و خشک است. بعضی گویند که صمغی است»(۹۱).

– «انبیره: بالفتح، آن کاه که هنگام پوشش بر بام اندازند تا بالا[ی] آن گل برکنند و در میان دیوار نیز برآرند تا دیوار محکم بود»(۵۹).

– «بغداد: بالفتح، نام شهری عظیم و مبارک و در[آن] شصت هزار گرمابه بود و نیز نام خطی از خطوط جام جم که آنرا جام جهان نما گفتندی و آن بر کیخسروشاه بن سیاوخش بود و در[آن] بوقت معین راز هفت اقلیم معاینه کردی»(۶۸).

۳-ضمایر

۳-۱-ضمیر«او»برای غیر ذی روح

– «رغثاء: رگی است در پستان که شیر ازو آید»(۱۸۶).

– «انبانچه و انبانه: کلاهما بالفتح، پوست بزغاله خشک کرده که درویشان در میان بندند و ذخیره درو بدارند»(۵۹).

۳-۲-کاربرد فعل جمع برای«آنکه» و «کسی»

– «سیاوش: ... آنکه در قتل سیاوش سعی می‌کردند»(۲۲۴).

– «صدیق: آنکه گفتار خود را به کردار راست کرده‌اند»(۲۶۳).

۴-حروف:

پرکاربردترین حروف اضافه مورد استفااده در کتاب کشف اللغات ایدون، با، به، در

است. حروف ربط واضافه دراین کتاب در معنای امروزی خود به کار رفته‌اند. نکته‌ی دیگر آن است که در این کتاب از ادات تأکید مفعول استفاده شده است:

- «تازیک: همان تاجیک مذکور ونیز اصلی است مر ترکان را»(۱۱۴).
- «بقع: بالفتح، سخن زشت گفتن مر کسی را»(۷۶).

۵-اسم

همان‌طور که پیش از این گفته شد، نویسنده در فرهنگ خود به واژگان عربی توجه فراوان داشته است. وی درتوضیح این کلمات همان گونه که شیوه‌ی اوست، از ساده ترین واژگان پارسی بهره برده است. در برخی موارد به ویژه در توضیح واژگان و اصطلاحات اهل تصوف، ناگزیر از کلمات تخصصی و مرتبط با آن استفاده کرده است.

۵-۱-مطابقت صفت با موصوف:

در این کتاب در بسیاری از موارد صفت و موصوف، درتأنیث و تذکیر یا مفرد و جمع بودن با یکدیگر مطابقت دارند:

- «هرگز سزاوار پرستش کافران پلیدان نبودی»(۲۲۳).
- «ادم: بالضم و سکون دال؛آهوان سپیدان[که]خطهای خاک رنگ دارد»(۳۸).
- «برزخ: در اصطاح شطاریان برزخ صورت محسوسه مرشد را گویند»(۶۶).
- «رعنا: زن حمقاء»(۱۸۶).

رسم الخط کتاب

شماری از ویژگی‌های رسم الخط کتاب کشف اللغات و الاصطلاحات به قرار زیر است:

۱-حرف اضافه «ب»اغلب به اسم بعد از خود متصل است:

-«الـه: ممدود و به ضم لام، پرنده‌ای است درنده که بدان شکار کنند و بتازیش عقاب گویند»(۵۸).

– «" ا"ساکن بمعنی ملازمت آید»(۲).

۲- درفعل مضارع التزامی«ب»به صورت«به»آمده است:

– «اشـــنه: بالضم، گیاهی است خوشـــبو که بعد خوردن طعام بدان دست شویند تا چربیش را به برد»(۵۷).

– «آئینه اسکندری: ... تا خیر و شر و استعداد آمدن فرنگیان در آن آئینه معاینه کنند و به‌بینند»(۶۱).

۳-استفاده ازحرف«ک»به جای«گ»:

– «افاصه بالکسر و بصاد غیرمنقوطه، نرم کفتن سخن وآشکارا کفتن»(۸۵).

– «انداوه: بالفتح، ماله که آلت اندایش است یعنی کج و کاه و کل کردن»(۵۹).

۴-در بعضی موارد«آ»به صورت «ا» می‌آید:

– «اشادهٔ: بالکسر بلند کردن نام و بنا و شناسانیدن و به آواز بلند خواندن»(۵۷).

– «ابدی: انکه منسوب بسوی ابد باشد»(۶۰).

۵- «می»استمراری به دو صورت جدا و متصل:

– «یکی می‌آمد و پرسش می‌کرد... »(۱).

– «پیرخرابات: ... مرشـــد کامل و مکمل اســـت که مرید را به ترک رسوم و عادات وامیدارد و به راه فقر و فنا می‌سپارد»(۶۵).

– «پرسش در علم اصطلاحات می‌کردند و تشویش وقت و حال می‌دادند»(۱).

۶-در بسیاری موارد فعل «است»به کلمه‌ی قبل متصل است:

– «اکاسره: بالفتح، پادشاهان عجم و [آن] جمع کسریست»(۵۸).

– «پروانه: بالفتح با یاء فارســـی، جانوریســـت که در شـــب خود را به شـــمع زند و سوخته گردد»(۸۸).

۷- عدم حذف «ه»در کلمات جمع:

- «بعد: بالفتح پس و بعد بفتحتین خوار شده و خوارشده‌گان»(۶۸).

- «بوارد: بالفتح کشنده‌گان»(۶۹).

۸- گاهی برای منفی کردن جمله به جای آوردن«ن»بر سر افعال از واژه«نه»استفاده کرده است:

- «تا به تطویل نه انجامد و نویسنده و خواننده در ملال نه‌افتد»(۲).

- «بدان سبب این فقیر، اصطلاح اسامی صغیره در قلم آورده است که تا سالک به گمراهی نه‌افتد»(۱).

نتیجه

کشف اللغات و الاصطلاحات نسخه‌ای بازمانده از قرن دهم هجری است. نویسندهٔ کتاب که به نظر میرسد از مشایخ تصوف و از پیروان فرقهٔ شطاریه بوده، این اثررا به منظور توضیح و تبیین واژه‌ها و اصطلاحات اهل تصوف، آفریده است. توضیحات وی پیرامون عقاید این فرقهٔ درویشی، منبع مناسبی برای آشنایی بیشتر با آراء و اندیشه‌های این گروه است. بررسی کتاب نشان می‌دهد کتاب دربرگیرندهٔ کلمات مختلف در زمینه‌های گوناگون است. وی با نثری ساده، روشن و دور از پیچیدگی توضیحاتی برای هر یک از واژه‌ها و اصطلاحات می‌آورد. تنوع و تعدد کلمات و اصطلاحات، اهمّیت بررسی این نسخهٔ خطی به عنوان فرهنگی در لغت پارسی را نشان می‌دهد. این کتاب گذشته از آن‌که نشان دهندهٔ افکار و اندیشه‌های عرفانی مؤلف است، تا حدود زیادی آگاهی و آشنایی او نسبت به علومی چون نجوم و داروشناسی را بیان می‌کند. درباره‌ی تاریخ نگارش کشف اللغات و الاصطلاحات اختلاف آراء وجود دارد. بررسی نسخه‌های خطی، نشان می‌دهد این کتاب در قرن دهم هجری تألیف

شده است. ویژگی‌های زبانی این کتاب استفاده ازجملات ساده وکوتاه، پرهیز از زبان غامض و دیریاب و دوری از لفاظی و تکلّف و صناعات اســت. از نظر رسم‌الخط این کتاب دنباله‌روی متون هم‌عصر خویش است و با آن متون در این زمینه، تفاوتی ندارد.

منابع

۱. ابوالقاسمی، محسن و همکاران(۱۳۶۴)، قاموس، تهران، بنیاد قرآن.

۲. تقوی، شهریار(۱۳۴۱)فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ

۳. خلف تبریزی، محمدبن‌حسین. (۱۳۶۲)برهان قاطع، تهران: ابن سینا

۴. درایتی، مصطفی(۱۳۸۸)، فهرست‌واره دست نوشته‌های ایران(دنا)، تهران: انتشارات کتابخانه مجلس

۵. دهخدا، علی‌اکبر(۱۳۷۳)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران

۶. سجّادی، سید ضیاءالدین(۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران: سمت

۷. صفا، ذبیح‌الله(۱۳۷۱)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس

۸. ----------(۱۳۷۳)مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی، تهران: ققنوس

۹. عبدالرحیم‌بن‌احمد سور بهاری هندی، کشف‌اللغات و الاصطلاحات(نسخه خطی)

۱۰. مایل هروی، نجیب(۱۳۶۹)، نقد و تصحیح متون، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی

۱۱. ----------(بی‌تا)، شرح حال و آثار میرحسینی‌غوری‌هروی، افغانستان

۱۲. محمدی، کاظم(۱۳۸۰)، نجم‌الدین کبری، تهران: طرح نو

۱۳. مصطفی‌بن‌عبدالله‌بن‌ایکنجی(۱۳۸۷)، کشف‌الظنون‌عن‌اسامی‌الکتب و الفنون، به‌کوشش یوسف

۱۴. بیگ‌باباپور، تهران: اسلامیه و جعفری‌تبریزی

۱۵. معین، محمد(۱۳۵۶)فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر